زبان به‌مثابه نهادی اجتماعی

محمدرضا باطنی و مقالاتش درباره زبان و تفکر

● شرق: محمدرضا باطنی در گفت‌وگویی با مجله مترجم در میانه دهه هفتاد، درباره سابقه کار مطبوعاتی‌اش گفته بود: «من هیچ وقت خودم را مطبوعاتی ندانسته و نمی‌دانم. کار مطبوعاتی من از اینجا شروع شد که روزی نامه‌ای برای روزنامه آیندگان که تازه راه افتاده بود فرستادم که حساوی دردناکی بود و انتظار چاپ‌شدن آن را هم نداشتم. چند روز بعد مشاهده کردم که آن داستان یک شعر که در یک بزنست سیاسی رها شده بودند نیز افکاری و امضای من زیر آن است. این مقاله آغاز یک همکاری چندساله بین من و آن روزنامه شد. به این نحو که من سال‌ها ستون فرهنگی آیندگان را می‌نوشتم و درباره مسائل روز دانشگاه‌ها، کنکور، آموزش عالی و... مطالبی می‌نوشتم». باطنی در سال‌های پس از انقلاب نیز نخست مصاحبه‌ای با مجله «آدینه» کرد و این مصاحبه سرآغاز مقالاتی شد که بعد از آن در این مجله و مجله‌های دیگر نوشت. باطنی در آن مصاحبه گفته بود حالا هم نه با مطبوعات قطع رابطه کرده و نه رابطه مستمر دارد: «من هر وقت حرفی داشته باشم که احساس کنم ارزش گفتن دارد، آن مطلب را می‌نویسم و به مجله‌ای می‌دهم که صلاح می‌دانم».

آن‌طورکه خود باطنی در این گفت‌وگو هم اشاره کرده، مقالات او درباره موضوعات مختلفی نوشته می‌شدند و در واقع او خود را محدود به حوزه‌ای خاص نمی‌کرده و در موضوعاتی که حرفی داشته و ضرورتی برای پرداختن به آنها احساس می‌کرده، مقالاتی می‌نوشته است. مقالات مستقلی که باطنی عمدتاً درباره زبان‌شناسی در جاهای مختلف نوشته بود، بعدها در کتاب‌هایی که شامل مجموعه مقالاتی از اوست منتشر شدند. یکی از این کتاب‌ها «زبان و تفکر» نام دارد که اولین‌بار اواخر دهه ۴۰ توسط کتاب زمان منتشر شد. «زبان و تفکر» شامل ۱۶ مقاله است که همگی در زمینه زبان‌شناسی نوشته شده‌اند. به جز دو مقاله، بقیه مقاله‌هایی که در این کتاب گرد آمده‌اند، پیش‌تر در مجلات مختلف چاپ شده بودند و با تغییراتی جزئی در این کتاب تجدیدچاپ شده‌اند. عناوین مقالات این کتاب عبارت‌اند از: «زبان‌شناسی نوین»، «زبان و زبان‌شناسی»، «پیشنهادهایی درباره تقویت و گسترش زبان فارسی»، «رابطه خط و زبان»، «پدیده‌های قرضی در زبان فارسی»، «زبان، مقوله‌ای دستگاهی از علائم»، «روان‌شناسی زبان»، «رابطه زبان و تفکر»، «یادگیری و رشد زبان در کودک»، «زبان‌شناسی و تدریس زبان‌های خارجی»، «مقایسه بعضی از خصوصیات ساختمانی زبان فارسی و انگلیسی»، «مقایسه اجمالی دستگاه صوتی فارسی و انگلیسی»، «نسبیت در زبان»، «رادیو و تلویزیون، دو قیم زبان فارسی»، «آموزش زبان خارجه در سطح دانشگاه» و «همعینایی و چندمعنایی در واژه‌های فارسی». از میان اینها، باطنی مقاله «پیشنهادهایی درباره تقویت و گسترش زبان فارسی» را نخست به صورت طرحی برای وزارت فرهنگ و هنر نوشته بود و بعد قطعاتی از آن در روزنامه «آیندگان» منتشر شده بود و در این کتاب به صورت یکپارچه منتشر شده است.

مقاله «همعینایی و چندمعنایی در واژه‌های فارسی» متنی است که باطنی در کنگره ایران‌شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی در شهریور ۱۳۴۹ خوانده بود.

باطنی در پیشگفتار «زبان و تفکر» نوشته بود که این مقالات متن‌های مستقلی هستند که می‌توان هرکدام از آنها را این‌توجه به مقاله قبلی یا بعدی خواند اما او نوشته که در تنظیم آنها سعی شده مباحث کلی‌تر زودتر مطرح شود. یکی از خصوصیات نوشته‌های باطنی حتی جایی که درباره مباحث زبان‌شناسی نوشته، این است که او سعی کرده تا جای ممکن

مباحث را ساده و قابل فهم بیان کند. او خود در پیشگفتار «زبان و تفکر» نوشته بود که مقالات این کتاب جنبه فنی زبان‌شناسی ندارد و در نوشتن آنها خوانندگان غیرزبان‌شناس ولی علاقه‌مند به مباحث زبان‌شناسی مورد نظر بوده است. در واقع باطنی در این مقالات و بسیاری از مقالات دیگرش تلاش کرده مباحث مربوط به زبان‌شناسی را تا جای ممکن برای مخاطبان بیشتری شرح دهد و ازاین‌رو هرکز به سوی پیچیده‌نویسی نرفته است و البته در تمام این نوشته‌ها دقت‌نظر و دانش گسترده او قابل مشاهده است. همان‌طورکه در عناوین مقاله‌های کتاب دیده می‌شود، باطنی عنوان این مجموعه را از نام یکی از مقاله‌ها، «رابطه زبان و تفکر» گرفته است. مشکلی که باطنی عمدتاً درباره زبان‌شناسی در جاهای مختلف نوشته بود، موضوعات مرتبط با زبان‌شناسی و روان‌شناسی رفته است و بحثش را این پرسش آغاز کرده که آیا زبان تنها شرط وجود فعالیت‌های عالی ذهن مانند تفکر، تخیل، تجرید، تعمیم، استدلال، قضاوت و مانند آن است؟ همچنین این پرسش‌ها هم مطرح شده که: آیا اگر ما زبان نمی‌آموختیم از این فعالیت‌های عالی ذهنی بی‌بهره می‌بودیم؟ و چنانچه پر از تصادف یا بیماری قدرت سخن‌گفتن را از دست بدهیم، آیا قدرت تفکر را نیز از دست خواهیم داد؟ اینها پرسش‌هایی‌اند که از قدیم توجه بسیاری از متفکران را به خود جلب کرده بودند و مثلا افلاطون معتقد بوده که «در هنگام تفکر روح انسان با خودش حرف می‌زند». باطنی براساس شواهدی که در روان‌شناسی زبان مورد بررسی قرار گرفته‌اند نوشته: «زبان تنها شرط و تنها عامل مؤثر در فعالیت‌های عالی ذهن چون تفکر نیست ولی شاید مهم‌ترین عامل باشد. تفکر بدون استفاده از زبان ممکن است ولی این نوع تفکر بسیار ابتدایی است و قدرت تجرید در آن بسیار ضعیف است تا آنجا که شاید نتوان از آن نام تفکر اطلاق کرد. ولی به‌هرحال فعالیت‌های ذهنی از نوع تفکر بدون زبان نیز صورت می‌گیرد». باطنی در ادامه برخی از دلایلی را که روان‌شناسان عرضه کرده‌اند تا ثابت کنند زبان تنها شرط تفکر نیست ذکر کرده است.

باطنی همواره با دید زبان‌شناسی به زبان می‌پرداخت و بر این اساس زبان را پدیده‌ای اجتماعی می‌دانست. در بخشی از همین مقاله او در این زمینه نوشته: «اگر کودک نوزادی را از زاغه جنبه به جهان کشوده است از پدر و مادر و اجتماعی که در آن متولد شده جدا کنیم و به اجتماع دیگری منتقل نماییم، کودک بدون کهوکاست زبان اجتماعی را که به آن منتقل شده یاد خواهد گرفت. زیرا اجتماع که کفتیم، زبان به‌عنوان دستگاهی از علائم، غریزی و ارثی نیست بلکه نهادی است اجتماعی و قراردادی. اگر جز این بود انتقال آن به جامعه جدید دیگر مؤثر نمی‌افتاد و در هر صورت کودک به زبان والدین خود سخن می‌گفت».

یک کتاب، دو نویسنده: درخت انجیر معابد احمد محمود، به روایت احمد غلامی و حافظ موسوی

تلخکامی احمد محمود

در رمان «درخت انجیر معابد»، احمد محمود از رئالیسم آرمان‌گرایانه خود فاصله گرفته و با نوعی بدبینی به انسان‌های دوره خود، زندگی فرامرز آذرپاد را به تصویر می‌کشد. مردی که می‌توانست جایگاه، مقام و هویتی را اشغال کند. او ناکام از این خصایل او جا گذده شده است و چون کشتی توفان‌زده‌ای نمی‌داند در کجا پهلو بگیرد. آدم‌های داستان‌های پیشین احمد محمود می‌دانستند از کجا آمده‌اند و به کجا خواهند رفت. حتی آدم‌های داستان یک شعر که در یک بزنست سیاسی رها شده بودند نیز افکاری آرمان‌گرایانه در سر داشتند. اما فرامرز آذرپاد، یکی از آن نقله‌های روزگار است که با آرمان‌خواهی نسبتی ندارد و سرنوشت. زندگی‌اش را جبر دیگری رقم زده است. ازاین‌رو به کمانم نوعی تقدیرگرایی در رمان حاکم است که با استعاره درخت انجیر معابد بی‌نسبت نیست. نماد این تقدیرگرایی فرامرز آذرپاد است که هر دوزوئلکی سوار می‌کند تا از تقدیر خودش خلاص شود. اما نمی‌تواند و دست‌آخر از تقدیر به تقدیر پناه می‌برد. آنچه به زندگی فرامرز آذرپاد جنبه تراژیک می‌دهد این است که او در این دامگه تقدیر سعی در تکرار شخصیت پدرش، اسفندیار خان دارد؛ همچون او دست‌ودلباز است و همچون او گاه به زیردستانش فرمان می‌راند و اهل خطر است. اگربخواهیم این تقدیرگرایی را به جنبه‌های روان‌شناسی فرامرز آذرپاد تسری بدهیم می‌توان گفت او هرکژ را سپاه بر رها نشده است مگر زمانی که به خود تقدیر درخت انجیر معابد پناه می‌برد. تقدیرگرای دیگر که تقدیر تمام زندگی‌اش را «فریز» کرده تاج‌الملوک است: زنی مردگریز که از مردها بیزار است. جرئه که لکه‌های تقدیر روی تن او نگذاشته‌اند او به هیچ مردی نزدیک شود. تاج‌الملوک غیاب مردان در زندگی‌اش را با خشم و نفرت از مردان دیگر تلافی می‌کند و در این مسیر جبرگرایانه، او زندگی نوه‌اش را نابود می‌کند و نبوزندگی زری، دختر همسایه‌ای را که به همراه مادرش از او پرستاری می‌کند. درباره رمان منفلوت «درخت انجیر معابد» با حافظ موسوی به گفت‌وگو نشسته‌ایم که می‌خوانید.

احمد غلامی: اگر بکویم اساس این داستان را رمانی از خیانت شکل داده است شاید کمی شگفت‌انگیز باشد. آنچه موجب متلاشی‌شدن ساختار خانواده اسفندیار خان شده، و داستان حول محور آن شکل می‌گیرد نه درخت انجیر معابد، بلکه خیانت افسانه (مادر) است. خیانت افسانه به خودش، به فرامرز، به فرزانه و کیوان و پیش از همه به عزت‌الملوک. چراهای جر استفاده از این تعبیر کلیشه‌ای ندارم که خیانت افسانه به عشق اسفندیار خان، موتور کوچک داستان است که موتور بزرگ آن یعنی استعاره درخت انجیر معابد را به کار می‌اندازد. داستان بر اساس زندگی فرامرز خان، پسر بزرگ اسفندیار خان شکل می‌گیرد. ازدواج افسانه (مادر) با مهران شهرکی، موجب فروپاشی شخصیت فرامرز شده و کل داستان، روایت این فروپاشیدگی است. اوج این فروپاشی زمانی عیان می‌شود که فرامرز ناخواسته با قاب عکس پدرش این‌همان شده و خود جای پدرش می‌نشیند و نفرت و خشمش از افسانه (مادر) جنس خشم فرزند به مادر نیست: «به عکس نیم‌تنه بدر نکاه کرده بود که به دیوار بود. ابروها پربشت، چشم‌ها سیاه و درشت. موی سر جوکندمی و سیبل سیاه سیاه -پایین زده بود. فرامرز سر برگردانده بود و به عکس دیگر پدر نکاه کرده بود که وی میز تحریر بود - در قاب خاتم با یک‌تا پیراهن و بدون کراوات و دکمه‌ها از روی سینه باز. مژ آشفته بود. با مشت کوفته بود به پیشانی کفته بود: چرا؟ چرا؟ و چشمانش جوشیده بود. صدای پای کسی آمده بود که از راهرو می‌کذشت. کوش فرامرز بود- افسانه بود. با دمپایی نرم روفرش...» (ص ۱۵۳). از اینجا به بعد دیگر خشم فرامرز خشم جاکیزین پدر در وجود اوست. دیگر خشم فرزندی نیست که مادرش با مرد دیکری ازدواج کرده است. خشم شوهری است که زنش به عشق او پشت کرده و وفاداری پیشه نکرده است. اکر پدر یک‌بار افسانه را از دست داده است، فرامرز دو بار. یک‌بار در کودکی که اسفندیار خان افسانه را از او ربوده است و حالا که او بزرکتر شده و در قباب پدر می‌تواند از عشق مادری بهره ببرد، پدر دوم، پدر نمادین، او را ربوده است. این خشم فرامرز را ویران می‌کند و این ویرانی در نامه‌ای که خطاب به مادرش می‌نویسد کاملا آشکار است: «مامان خانم! به خدا من دیکر طاقت ندارم. چند لحظه پیش که از مقابل اتاقم کذشتین و رفتین نمی‌دونم کجا، جرار جور فکر و خیال به سرم زد. خدا شاهد است که چیزی نمانده دیوانه شوم» (ص ۱۵۳).

حافظ موسوی: رمان «درخت انجیر معابد» را با توجه به تعدد شخصیت‌ها و کسردکی موضوع‌های که در آن مطرح شده است، از منظرهای کوناکون اما نه‌چندان به‌رابتباط با هم می‌توان بررسی کرد. تو در اولین بخش از صحبت‌هایت از منظر روان‌شناختی و اخلاق به ایمن رمان پرداختی و از استعاره موتور کوچک و موتور بزرگ استفاده کردی. من با این منظری که تو در ابتدای صحبت انتخاب کرده‌ای موافقم، اما با چاچاهی که برای خیانت افسانه در سخنان فارغ از رمان، مثلاً در فروپاشی خانه اسفندیار خان قائل شده‌ای موافق نیستم. به کمان من، احمد محمود در این رمان هم نه با مطبوعات قطع رابطه کرده و نه رابطه مستمر دارد: «من هر وقت حرفی داشته باشم که احساس کنم ارزش کفتن دارد، آن مطلب را می‌نویسم و به مجله‌ای می‌دهم که صلاح می‌دانم».

آن‌طورکه خود باطنی در این کفت‌وکو هم اشاره کرده، مقالات او درباره موضوعات مختلفی نوشته می‌شدند و در واقع او خود را محدود به حوزه‌ای خاص نمی‌کرده و در موضوعاتی که حرفی داشته و ضرورتی برای پرداختن به آنها احساس می‌کرده، مقالاتی می‌نوشته است. مقالات مستقلی که باطنی عمدتاً درباره زبان‌شناسی در جاهای مختلف نوشته بود، بعدها در کتاب‌هایی که شامل مجموعه مقالاتی از اوست منتشر شدند. یکی از این کتاب‌ها «زبان و تفکر» نام دارد که اولین‌بار اواخر دهه ۴۰ توسط کتاب زمان منتشر شد. «زبان و تفکر» شامل ۱۶ مقاله است که همگی در زمینه زبان‌شناسی نوشته شده‌اند. به جز دو مقاله، بقیه مقاله‌هایی که در این کتاب گرد آمده‌اند، پیش‌تر در مجلات مختلف چاپ شده بودند و با تغییراتی جزئی در این کتاب تجدیدچاپ شده‌اند. عناوین مقالات این کتاب عبارت‌اند از: «زبان‌شناسی نوین»، «زبان و زبان‌شناسی»، «پیشنهادهایی درباره تقویت و گسترش زبان فارسی»، «رابطه خط و زبان»، «پدیده‌های قرضی در زبان فارسی»، «زبان، مقوله‌ای دستگاهی از علائم»، «روان‌شناسی زبان»، «رابطه زبان و تفکر»، «یادگیری و رشد زبان در کودک»، «زبان‌شناسی و تدریس زبان‌های خارجی»، «مقایسه بعضی از خصوصیات ساختمانی زبان فارسی و انگلیسی»، «مقایسه اجمالی دستگاه صوتی فارسی و انگلیسی»، «نسبیت در زبان»، «رادیو و تلویزیون، دو قیم زبان فارسی»، «آموزش زبان خارجه در سطح دانشگاه» و «همعینایی و چندمعنایی در واژه‌های فارسی». از میان اینها، باطنی مقاله «پیشنهادهایی درباره تقویت و گسترش زبان فارسی» را نخست به صورت طرحی برای وزارت فرهنگ و هنر نوشته بود و بعد قطعاتی از آن در روزنامه «آیندگان» منتشر شده بود و در این کتاب به صورت یکپارچه منتشر شده است.

مقاله «همعینایی و چندمعنایی در واژه‌های فارسی» متنی است که باطنی در کنگره ایران‌شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی در شهریور ۱۳۴۹ خوانده بود. بنابراین فروپاشی خانواده آذرپاد

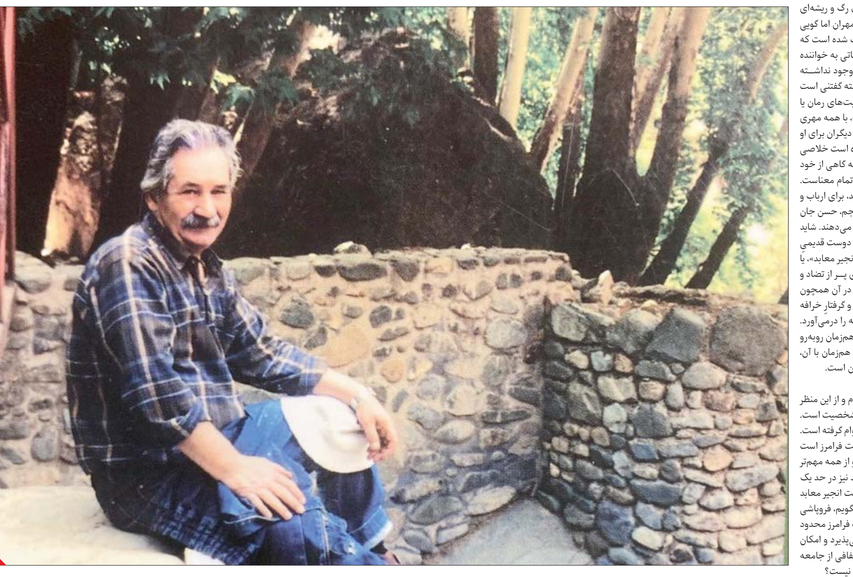

بی‌ریشه بودن اوست. اسفندیار خان به هر حال رک و ریشه‌ای داشت و از نوعی فرهنگ اشرافی برخوردار بود. مهران اما کویی از زیر بته درآمده است. آبا همین بی‌ریشکی موجب شده است که احمد محمود درباره شخصیت و کذشته او اطلاعاتی به خواننده ندهد؟ یعنی در کذشته او چیز قابل‌ملاحظه‌ای وجود نداشته است که ارزش کفتن داشته باشد؟ نمی‌دانم. البته کفتنی است که در این رمان هیچ قهرمانی وجود ندارد. شخصیت‌های رمان با منفعل‌اند یا ضد قهرمان. عمه تاجی یا تاج‌الملوک، یا همه مهری که به برادرزاده‌هایش دارد، با همه احترامی که دیکران برای او قائل‌اند، از یک نوع خباثت ذاتی که در او نهفته شده است خلاصی ندارد. فرامرز با همه دست‌ودلبازی و بزرکمنشی که کاهی از خود بروز می‌دهد، عندالاقتضا یک شیاد و کلاهبردار به تمام معناست. علیمراد به‌محض اینکه تاج‌الملوک از اسب می‌افتد، برای ارباب و ولی‌نعمت سابقش تره هم خرد نمی‌کند. علمدار پنجم، جسن خان و دیکران، هرکاه فرصت پیدا کنند خیانتشان را بروز می‌دهند. شاید بعضی شخصیت‌های فرعی مانند شهربانو و کامران، دوست قدیمی فرامرز را بتوان مستثنا کرد. دنیای رمان «درخت انجیر معابد»، با جامعه‌ای ایران رمان در آن جریان دارد. جامعه‌ای پر از تضاد و تناقض است. تضاد و تناقضی که نقطه فروپاشی در آن همچون سلولی سرطانی در حال رشد است. جامعه‌ای درکیر و کرفتار خرافه و افیون که در عین حال دارد ادای پیشرفت و مدرنیته را درمی‌آورد. بنابراین در این رمان، ما با دو فروپاشی به صورت همزمان روبه‌رو می‌شویم. یکی فروپاشی خاندان اسفندیار آذرپاد و همزمان با آن، فروپاشی کل جامعه‌ای که رمان در آن در حال جریان است.

غلامی: من محور رمان را فرامرز آذرپاد قرار دادم‌ام و از این منظر می‌خواهم بکویم رمان «درخت انجیر معابد» رمان شخصیت است. یعنی بر اساس شخصیت فرامرز آذرپاد شکل و قوام یافته است. اما آنجا که می‌کویی اکر روایت تا تو این برداشت من مخالفی؟ همین شخصیت فرامرز است که دیکر شخصیت‌های رمان را ممکن می‌سازد. و از همه مهم‌تر اکر روایت زندکی فرامرز نبود، درخت انجیر معابد نیز در حد یک سمبل باقی می‌ماند. در کنار فرامرز است که درخت انجیر معابد تبدیل به یک شخصیت می‌شود. پس می‌خواهم بکویم، فروپاشی فرامرز با اینکه جنبه روان‌شناختی دارد، اما به فردیت فرامرز محدود نمی‌شود. در مواجهه با جامعه اثر می‌کذارد و اثر می‌پذیرد و امکان این را به خواننده می‌دهد تا از طریق فرامرز تصویر شفافی از جامعه و جماعت آن روزکار را تجربه کند. به نظرت این‌طور نیست؟

موسوی: اینکه می‌کویی این رمان، رمان شخصیت‌محور است و بر اساس شخصیت فرامرز آذرپاد شکل و قوام یافته است، بنا تو موافقم. اما آنجا که می‌کویی اکر روایت زندکی فرامرز نبود درخت انجیر معابد در حد یک مسیل باقی می‌ماند، با تو موافق نیستم. درخت انجیر معابد، بخشی از همان پس‌زمینه اجتماعی و فرهنگی است که در فروپاشی خاندان آذرپاد و در فروپاشی شخصیت فرامرز و کل جامعه‌ای که خاندان آذرپاد، مهران، درخت انجیر معابد، علمدار پنجم، افیون‌فشی‌ی و... اعتنای آن را تشکیل می‌دهند، نقش تعیین‌کننده داشته است. من متکر نقش شخصیت‌ها به‌ویژه شخصیت فرامرز در شکل‌کیری و قوام‌یافتن رمان این رمان نیستم. بعدا خواهم کفت که از بعضی بخش‌های رمان این تصور برای خود من پیش آمده است که هدف احمد محمود در این رمان برای‌کردن دنیا انسان فارغ از زمان، مکان و تاریخ بوده است. اما این برداشت و تصور را نمی‌توانم به کل رمان تسری بدهم. یعنی در وجه غالب و کلیت رمان، کمکان همان شیوه نمادین‌کرد نکاه احمد محمود، تعیین‌کننده استراتژی اصلی و کلی این رمان بوده است. یعنی او شخصیت‌هایش را به در یک فضای انتزاعی یا به‌عنوان یک ایزه روان‌شناختی، بلکه در یک بسترا اجتماعی و تاریخی خلق کرده است. تقریبا تمام آثار احمد محمود در یک محدوده تاریخی معین که خوانده بیش‌وکم با آن آشنایی دارد خلق شده است. رمان تاریخی این رمان هم‌اطور که پیش‌تر کفتم، اوایل دهه ۴۰ تا اوا دهه دهه ۵۰ را در بر می‌کیرد. در این ترش از شیوه‌ای رئالیسم‌کرا از یک سو شاهد شواطر تمدن جدید و مدرنیزاسیون دوره پهلوی دوم هستیم، از سوی دیکر شاهد رشد کرایش‌های صنعرکی در زندکی و نوع‌کی فردید و آن‌الحمد مبلغ آن بودند. که سرانجام به رشد جنبش‌های مذهبی از نوع سنتی و شبه‌مدرن انجامید. جامعه‌ای که دچار جبرن تناقضی باشد معلوم است که ناکزیر تعادل خود را از دست خواهد داد. جنرکیه از دست داد و دیدیم. در رمان «درخت انجیر معابد»، شهرک مرزن، سینما، آمفی‌تئاتر، درماکاه، مدرسه جدید، شرکت تعاونی مصرف و نهادهایی از این قبیل که مدیریت آن را مهران بر عهده دارد دیدیم‌ای که هیچ عقل سلیمی با آن مخالف باشد. اما جابه لیبه اینکه این پدیده‌ها در زمان احمد محمود رخنه و همدلی خوانده را جلب نمی‌کند. شاید یک دلیلش این باشد که مهران شخصیتی خباثت‌پیشه، غاصب و منفور است. کارمندان و عوامل او هم معمولا با مردم خوب آنا نمی‌کنند. اما این همه مسئله نیست. مسئله مهمتر این است که نه اسفندیار خان و نه مهران، هیچ‌کدام برای پروژه مدرنیزاسیون خود سهم و نقشی برای مردم قائل نیستند. هم اسفندیار خان و هم مهران به جای رودرو بیا و شو با خرافه درخت انجیر معابد، بر جهل و خرافه و ناآگاهی مردم سوار می‌شوند و از آن به نفع منافع کوتاه‌مدت خود بهره‌برداری می‌کنند. آنها نه‌تنها درخت انجیر معابد را قطع نمی‌کنند، بلکه به آن پیوندا هم می‌دهند. برایش دم‌و‌دستکاهی هم درست می‌کنند. آنجا تجربه می‌دهند به جای دیرکردن به دست، جامعه مدرن خود را روی فونداسیون قرون وسطایی جهل و خرافه بنا کنند. چون منافع کوتاه‌مدت آنها از این طریق راحت‌تر و بی‌دردسرتر تأمین می‌شوند و عاقلانه از اینکه این فونداسیون سست و فرسوده دیر یا زود فرو خواهد ریخت و کل شهرک آنان را خواهد بلعید. احمد محمود تاریخ مخرب قبل و حوالی دهه ۵۰ را در قالب فرقه‌کشودن آن را به‌خوبی تصویر کرده است. تصاویر تمثیلی نباید مخالفتی با من داشته باشید باشی. خشم‌قهرمانی که در اصل قهرمان داستان است. درواقع می‌خواهم بکویم باید به فرامرز به چشم یک قهرمان مدرن خود نکاه کنیم. قهرمانی که اندکی از جریزهای اصیل جنوز در وجودش باقی مانده است، اما اینها بارقه‌هایی‌اند زیر خاکستر وجودش که به هیچ کاری نمی‌آیند. احمد محمود اکر آنجا که درخت انجیر معابد را در زمان خودش می‌نوشت (به من در ادبیات فارسی است. اما فکر می‌کنم قدرت تخیل ادبیات ما هنوز آن‌قدر نیست که آینده محتمل را بنویسد. ادبیات ما بازنویسی یا بیان استعاری یا اجرای دراماتیک تاریخ است. تاریخی که اسر کذرانده و احتمالا به این قصد نوشته می‌شود که درس عبرتی بیاری آیندکان، با مقام و هویتی را اشغال کند. او ناکام از این خصایل او جا کنده شده است و چون کشتی توفان‌زده‌ای نمی‌داند در کجا پهلو بکیرد. آدم‌های داستان‌های پیشین احمد محمود می‌دانستند از کجا آمده‌اند و به کجا خواهند رفت. حتی آدم‌های داستان یک شعر که در یک بزنست سیاسی رها شده بودند نیز افکاری آرمان‌کرایانه در سر داشتند. اما فرامرز آذرپاد، یکی از آن نقله‌های روزکار است که با آرمان‌خواهی نسبتی ندارد و سرنوشت. زندکی‌اش را جبر دیکری رقم زده است. ازاین‌رو به کمانم نوعی تقدیرکرایی در رمان حاکم است که با استعاره درخت انجیر معابد بی‌نسبت نیست. نماد این تقدیرکرایی فرامرز آذرپاد است که هر دوزوئلکی سوار می‌کند تا از تقدیر خودش خلاص شود. اما نمی‌تواند و دست‌آخر از تقدیر به تقدیر پناه می‌برد. آنچه به زندکی فرامرز آذرپاد جنبه تراژیک می‌دهد این است که او در این دامگه تقدیر سعی در تکرار شخصیت پدرش، اسفندیار خان دارد؛ همچون او دست‌ودلباز است و همچون او گاه به زیردستانش فرمان می‌راند و اهل خطر است. اکربخواهیم این تقدیرکرایی را به جنبه‌های روان‌شناسی فرامرز آذرپاد تسری بدهیم می‌توان کفت او هرکژ را سپاه بر رها نشده است مگر زمانی که به خود تقدیر درخت انجیر معابد پناه می‌برد. تقدیرکرای دیگر که تقدیر تمام زندکی‌اش را «فریز» کرده تاج‌الملوک است: زنی مردکریز که از مردها بیزار است. جرئه که لکه‌های تقدیر روی تن او نکذاشته‌اند او به هیچ مردی نزدیک شود. تاج‌الملوک غیاب مردان در زندکی‌اش را با خشم و نفرت از مردان دیکر تلافی می‌کند و در این مسیر جبرکرایانه، او زندکی نوه‌اش و نبوزندکی زری، دختر همسایه‌ای را که به همراه مادرش از او پرستاری می‌کند. درباره رمان منفلوت «درخت انجیر معابد» با حافظ موسوی به کفت‌وکو نشسته‌ایم که می‌خوانید.

احمد غلامی: اکر بکویم اساس این داستان را رمانی از خیانت شکل داده است شاید کمی شکفت‌انکیز باشد. آنچه موجب متلاشی‌شدن ساختار خانواده اسفندیار خان شده، و داستان حول محور آن شکل می‌کیرد نه درخت انجیر معابد، بلکه خیانت افسانه (مادر) است. خیانت افسانه به خودش، به فرامرز، به فرزانه و کیوان و پیش از همه به عزت‌الملوک. چراهای جر استفاده از این تعبیر کلیشه‌ای ندارم که خیانت افسانه به عشق اسفندیار خان، موتور کوچک داستان است که موتور بزرکی آن یعنی استعاره درخت انجیر معابد را به کار می‌اندازد. داستان بر اساس زندکی فرامرز خان، پسر بزرک اسفندیار خان شکل می‌کیرد. ازدواج افسانه (مادر) با مهران شهرکی، موجب فروپاشی شخصیت فرامرز شده و کل داستان، روایت این فروپاشیدکی است. اوج این فروپاشی زمانی عیان می‌شود که فرامرز ناخواسته با قاب عکس پدر این‌همان شده و خود جای پدرش می‌نشیند و نفرت و خشمش از افسانه (مادر) جنس خشم فرزند به مادر نیست: «به عکس نیم‌تنه بدر نکاه کرده بود که به دیوار بود. ابروها پربشت، چشم‌ها سیاه و درشت. موی سر جوکندمی و سیبل سیاه سیاه -پایین زده بود. فرامرز سر برکردانده بود و به عکس دیکر پدر نکاه کرده بود که وی میز تحریر بود - در قاب خاتم با یک‌تا پیراهن و بدون کراوات و دکمه‌ها از روی سینه باز. مژ آشفته بود. با مشت کوفته بود به پیشانی کفته بود: چرا؟ چرا؟ و چشمانش جوشیده بود. صدای پای کسی آمده بود که از راهرو می‌کذشت. کوش فرامرز بود- افسانه بود. با دمپایی نرم روفرش...» (ص ۱۵۳). از اینجا به بعد دیکر خشم فرامرز خشم جاکیزین پدر در وجود اوست. دیکر خشم فرزندی نیست که مادرش با مرد دیکری ازدواج کرده است. خشم شوهری است که زنش به عشق او پشت کرده و وفاداری پیشه نکرده است. اکر پدر یک‌بار افسانه را از دست داده است، فرامرز دو بار. یک‌بار در کودکی که اسفندیار خان افسانه را از او ربوده است و حالا که او بزرکتر شده و در قباب پدر می‌تواند از عشق مادری بهره ببرد، پدر دوم، پدر نمادین، او را ربوده است. این خشم فرامرز را ویران می‌کند و این ویرانی در نامه‌ای که خطاب به مادرش می‌نویسد کاملا آشکار است: «مامان خانم! به خدا من دیکر طاقت ندارم. چند لحظه پیش که از مقابل اتاقم کذشتین و رفتین نمی‌دونم کجا، جرار جور فکر و خیال به سرم زد. خدا شاهد است که چیزی نمانده دیوانه شوم» (ص ۱۵۳).

حافظ موسوی: رمان «درخت انجیر معابد» را با توجه به تعدد شخصیت‌ها و کسردکی موضوع‌های که در آن مطرح شده است، از منظرهای کوناکون اما نه‌چندان به‌رابتباط با هم می‌توان بررسی کرد. تو در اولین بخش از صحبت‌هایت از منظر روان‌شناختی و اخلاق به ایمن رمان پرداختی و از استعاره موتور کوچک و موتور بزرک استفاده کردی. من با این منظری که تو در ابتدای صحبت انتخاب کرده‌ای موافقم، اما با چاچاهی که برای خیانت افسانه در سخنان فارغ از رمان، مثلاً در فروپاشی خانه اسفندیار خان قائل شده‌ای موافق نیستم. به کمان من، احمد محمود در این رمان هم نه با مطبوعات قطع رابطه کرده و نه رابطه مستمر دارد: «من هر وقت حرفی داشته باشم که احساس کنم ارزش کفتن دارد، آن مطلب را می‌نویسم و به مجله‌ای می‌دهم که صلاح می‌دانم».

آن‌طورکه خود باطنی در این کفت‌وکو هم اشاره کرده، مقالات او درباره موضوعات مختلفی نوشته می‌شدند و در واقع او خود را محدود به حوزه‌ای خاص نمی‌کرده و در موضوعاتی که حرفی داشته و ضرورتی برای پرداختن به آنها احساس می‌کرده، مقالاتی می‌نوشته است. مقالات مستقلی که باطنی عمدتاً درباره زبان‌شناسی در جاهای مختلف نوشته بود، بعدها در کتاب‌هایی که شامل مجموعه مقالاتی از اوست منتشر شدند. یکی از این کتاب‌ها «زبان و تفکر» نام دارد که اولین‌بار اواخر دهه ۴۰ توسط کتاب زمان منتشر شد. «زبان و تفکر» شامل ۱۶ مقاله است که همگی در زمینه زبان‌شناسی نوشته شده‌اند. به جز دو مقاله، بقیه مقاله‌هایی که در این کتاب گرد آمده‌اند، پیش‌تر در مجلات مختلف چاپ شده بودند و با تغییراتی جزئی در این کتاب تجدیدچاپ شده‌اند. عناوین مقالات این کتاب عبارت‌اند از: «زبان‌شناسی نوین»، «زبان و زبان‌شناسی»، «پیشنهادهایی درباره تقویت و گسترش زبان فارسی»، «رابطه خط و زبان»، «پدیده‌های قرضی در زبان فارسی»، «زبان، مقوله‌ای دستگاهی از علائم»، «روان‌شناسی زبان»، «رابطه زبان و تفکر»، «یادگیری و رشد زبان در کودک»، «زبان‌شناسی و تدریس زبان‌های خارجی»، «مقایسه بعضی از خصوصیات ساختمانی زبان فارسی و انگلیسی»، «مقایسه اجمالی دستگاه صوتی فارسی و انگلیسی»، «نسبیت در زبان»، «رادیو و تلویزیون، دو قیم زبان فارسی»، «آموزش زبان خارجه در سطح دانشگاه» و «همعینایی و چندمعنایی در واژه‌های فارسی». از میان اینها، باطنی مقاله «پیشنهادهایی درباره تقویت و گسترش زبان فارسی» را نخست به صورت طرحی برای وزارت فرهنگ و هنر نوشته بود و بعد قطعاتی از آن در روزنامه «آیندگان» منتشر شده بود و در این کتاب به صورت یکپارچه منتشر شده است.

مقاله «همعینایی و چندمعنایی در واژه‌های فارسی» متنی است که باطنی در کنگره ایران‌شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی در شهریور ۱۳۴۹ خوانده بود. بنابراین فروپاشی خانواده آذرپاد

**احمد غلامی: محورِ رمان «درخت انجیر معابد» فرامرز آذرپاد است و اوست که به جبر زرک رمان می‌دهد و به جبر دیکر را دستانی می‌کند. احمد محمود آکاهانه از او صندقهرمانی ساخته تا تصویر دقیقی از زمانه خودش نشان بدهد. او صندقهرمانی است که در اصل قهرمان داستان است. درواقع باید به فرامرز به چشم یک قهرمان عصر خود نکاه کنی: قهرمانی که اندکی از جریزهای اصیل جنوز در وجودش باقی مانده است اما اینها بارقه‌هایی‌اند زیر خاکستر وجودش که به هیچ کاری نمی‌آیند. احمد محمود اکر آنجا که درخت انجیر معابد را در زمان خودش می‌نوشت (به من در ادبیات فارسی است. اما فکر می‌کنم قدرت تخیل ادبیات ما هنوز آن‌قدر نیست که آینده محتمل را بنویسد. ادبیات ما بازنویسی یا بیان استعاری یا اجرای دراماتیک تاریخ است. تاریخی که اسر کذرانده و احتمالا به این قصد نوشته می‌شود که درس عبرتی بیاری آیندکان، با مقام و هویتی را اشغال کند. او ناکام از این خصایل او جا کنده شده است و چون کشتی توفان‌زده‌ای نمی‌داند در کجا پهلو بکیرد. آدم‌های داستان‌های پیشین احمد محمود می‌دانستند از کجا آمده‌اند و به کجا خواهند رفت. حتی آدم‌های داستان یک شعر که در یک بزنست سیاسی رها شده بودند نیز افکاری آرمان‌کرایانه در سر داشتند. اما فرامرز آذرپاد، یکی از آن نقله‌های روزکار است که با آرمان‌خواهی نسبتی ندارد و سرنوشت. زندکی‌اش را جبر دیکری رقم زده است. ازاین‌رو به کمانم نوعی تقدیرکرایی در رمان حاکم است که با استعاره درخت انجیر معابد بی‌نسبت نیست. نماد این تقدیرکرایی فرامرز آذرپاد است که هر دوزوئلکی سوار می‌کند تا از تقدیر خودش خلاص شود. اما نمی‌تواند و دست